

## اقتصاد و سیاست دو دست از بدن واحد سرمایه داری اند

نوشته لنین - ترجمه محمد پورهرمان

در باره تعریف امپریالیسم در درجه اول باید با کارل کائوتسکی، تئوریسین عمده مارکسیست در دوران باصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران ۲۵ ساله ۱۸۹۹-۱۹۱۴ به بحث پرداخت. کائوتسکی در سال ۱۹۱۵ و حتی از آنهم دورتر در نوامبر ۱۹۱۴، به نحوی کاملاً قاطع با اندیشه های بنیادی مصرحه در تعریفی که ما از امپریالیسم بیان داشتیم به مخالفت برخاست و اعلام داشت که: امپریالیسم را باید نه به مفهوم "فاز" یا مرحله ای از رشد اقتصاد، بلکه به مفهوم سیاست و آنهم سیاست مشخصی که سرمایه مالی آنرا "مرجع می شمارد" تلقی کرد، امپریالیسم را نمی توان با "سرمایه داری امروزی" "یکسان گرفت"، اگر امپریالیسم به مفهوم "تمام پدیده های سرمایه داری امروزی" یعنی کارتل ها، حمایت گمرکی، تسلط صاحبان سرمایه مالی و سیاست استعماری تلقی شود، آنوقت صحبت از ضرورت امپریالیسم برای سرمایه داری "تکرار مکرر بسیار خنکی" از کار در خواهد آمد، زیرا در آنصورت "طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه داری ضرورت حیاتی دارد" و غیره. برای آنکه فکر کائوتسکی به دقیق ترین نحو بیان شده باشد، به نقل تعریفی می پردازیم که او در باره امپریالیسم بیان داشته است و مستقیماً در جهت خلاف ماهیت اندیشه هایی است که ما بیان میداریم (زیرا کائوتسکی دیربست از اعتراضات کسانی از اردوگاه مارکسیست های آلمانی که طی سالیان دراز این اندیشه ها را تبلیغ کرده اند، بعنوان اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم، اطلاع دارد).  
به موجب تعریف کائوتسکی:

"امپریالیسم محصول سرمایه داری صنعتی دارای سطح عالی رشد است. امپریالیسم یعنی تمایلی که هر ملت (Nation) سرمایه دار دارای نظام صنعتی ابراز می دارد برای آنکه

سرزمین های هر چه بزرگتر دارای نظام فلاحتی را (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است)، بدون توجه به اینکه چه ملت‌هایی در آنها ساکنند، به سرزمین خود ملحق سازد یا تحت تسلط خود در آورد(۱).

این تعریف اصلاً به هیچ دردی نمی خورد، زیرا بطور یکجانبه و به بیان دیگر خود سرانه فقط مسئله ملی را بر جسته می کند(گو اینکه این مسئله، هم بخودی خود و هم درارتباطش با امپریالیسم، حائز نهایت اهمیت است) و آنرا بطور خود سرانه و نادرست فقط به سرمایه صنعتی کشورهای که سرزمین ملل دیگر را به خود ملحق می سازند، مربوط می کند و بهمین طرز خود سرانه و نادرست نیز موضع الحاق سرزمین های دارای نظام فلاحتی را در ده اول قرار می دهد.

امپریالیسم عبارتست از تمایل به الحاق طلبی - چنین است ماحصل بخش سیاسی تعریف کائوتسکی. این مطلبی است درست، اما بسیار ناقص، زیرا امپریالیسم سیاسی بطور کلی عبارتست از تمایل به اعمال زور. ولی آنچه که در اینجا مورد توجه ماست، جانب اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف خود بمیان کشیده است. نادرستی های تعریف کائوتسکی بلافاصله به چشم می خورد. خصیصه امپریالیسم اتفاقاً سرمایه صنعتی نیست، بلکه سرمایه مالی است. تصادفی نیست که آنچه در فرانسه از سالهای هشتاد قرن

گذشته موجب حد اعلاى تشديد سياست الحاق طلبى ( استعمارى) شد، همان افزايش بسيار سريع سرمايه مالى در عين تضعيف سرمايه صنعتى بود. آنچه كه صفت مشخصه امپرياليسم را تشكيل مى دهد فقط تمايل به الحاق سرزمين هاى داراى نظام فلاحى نيست، بلكه تمايل به الحاق صنعتى ترين سرزمين ها نيز هست (اشتهاى آلمان براى خوردن بلژيك و اشتهاى فرانسه براى خوردن لورن)، زيرا اولاً پايان يافتن تقسيم جهان موجب مى شود كه هنگام تقسيم مجدد به هر سرزمينى دست بيازند، ثانياً خصيصه ماهوى امپرياليسم عبارتست از رقابت چند دولت بزرگ با يكديگر بر سر سركردگى (هژموني "م") و به بيان ديگر بر سر متصرفات ارضى، منتها نه مستقيماً براى خود، بلكه بيشتر براى تضعيف طرف مخالف و تخريب مبناى سركردگى آن (بلژيك براى آلمان بعنوان تكيه گاه عليه انگليس، و بغداد براى انگليس بعنوان تكيه گاه عليه آلمان، اهميت خاص دارد و غيره).

كائوتسكى بويژه - و بارها- به انگيسى ها كه گوياء مفهوم صرفاً سياسى واژه امپرياليسم را بهمان مفهوم مورد نظر او يعنى كائوتسكى، وضع كرده اند، استناد مى و رزد. ما نيز به هوبسن انگيسى مراجعه مى كنيم و در كتاب "امپرياليسم" او كه در سال ۱۹۰۲ منتشر شده است، چنين مى خوانيم:

"وجه تمايز امپرياليسم جديد با امپرياليسم قديم اين است كه اولاً در دوران امپرياليسم جديد، بجاي تلاشهاى يك امپراتورى توسعه يابنده، تئورى و پراتيك امپراتورى هاى رقابت گرى معمول مى شود كه همه آنها براى توسعه طلبى سياسى و تحصيل مزايای بازرگانى، ولع يكسانى از خود نشان مى دهند و ثانياً منافع سرمايه مالى يا منافع ناشى از سرمايه گذارى بر منافع بازرگانى تفوق مى يابد(۲).

پس مى بينيم كه استناد در بست كائوتسكى به همه انگيسى ها، در واقعيت به هيچ وجه صحيح نيست (او حداكثر مى توانست به امپرياليسم هاى مبتدل انگيسى يا ستايشگران آشكار امپرياليسم استناد و رزد). ما مى بينيم كه كائوتسكى عليرغم دعوى خود در مورد ادامه دفاع از ماركسيسم، در قياس با هوبسن سوسپال ليبرال عملاً يك گام به پس مى گذارد، زيرا هوبسن دو ويژگى "تاريخى مشخص" امپرياليسم يعنى: ۱- رقابت چند امپرياليسم و ۲- تفوق فينانسيست بر بازرگان را درست تر در نظر مى گيرد (كائوتسكى با تعريف خود اتفاقاً خصلت تاريخى مشخص را به مسخره مى گيرد!). خلاصه اينكه اگر بطور عمده صحبت از اين باشد كه كشور صنعتى كشور داراى نظام فلاحى را بخود ملحق مى كند، آنوقت نقش بازرگان است كه تفوق پيدا خواهد كرد.

تعريف كائوتسكى نه تنها نادرست و غير ماركسيستى است، بلكه علاوه بر آن، همانگونه كه پايين تر خواهيم ديد، پايه ايست براى سيستم كامل از نظريات كه در تمام جهات، هم با تئورى ماركسيستى و هم با پراتيك ماركسيستى پيوند مى گسلد. بحثى كه كائوتسكى در باره الفاظ براه انداخته است مبنى بر اينكه آيا مرحله جديد سرمايه دارى بايد امپرياليسم ناميده شود يا مرحله اى از سرمايه مالى، بحثى است بكلى غير جدى. هراسى كه مى خواهيد رويش بگذاريد، در اصل مطلب تغييرى نمى دهد. اصل مطلب هم اين است كه كائوتسكى سياست امپرياليسم را از اقتصاد آن جدا مى سازد و الحاق طلبى را سياستى كه سرمايه مالى آنرا "مرجع مى شمارد" تفسير مى كند و سياست بورژوايى ديگرى را كه گوياء مى تواند بر همان پايه سرمايه مالى وجود داشته باشد، در نقطه مقابل آن مى گذارد. نتيجه آن مى شود كه گوياء انحصارها در عرصه اقتصاد مى توانند با شيوه عمل غير انحصارى و فارغ از زورگويى و استيلاگرى در عرصه سياست همساز باشند. و نيز نتيجه چنين مى شود كه گوياء تقسيم ارضى جهان كه كارآن درست در دوران سرمايه مالى به فرجام رسيده است و مبناى ويژگى اشكال كنونى رقابت ميان بزرگترين كشورهاى سرمايه دارى را تشكيل مى دهد، ميتواند با سياست غير امپرياليسم همساز باشد.

نتیجه ای که از همه اینها بدست می آید عبارتست از لاپوشانی و ساییدن لبه های تیز بنیادی ترین تضادهای مرحله جدید سرمایه داری بجای شکافتن و نمایاندن ژرفای آنها و به بیان دیگر عبارتست از رفرمیسم بورژوازی بجای مارکسیسم.

کائوتسکی با یکی از مدافعان آلمانی امپریالیسم و الحاق طلبی بنام کونف (kunow) به بحث می پردازد. شخص اخیر با وقاحت و بی ملاحظه چنین استدلال می کند که: امپریالیسم عبارتست از سرمایه داری مدرن، سرمایه داری روندی است ناگزیر و مترقی، پس امپریالیسم مترقی است، پس بر امپریالیسم باید سجده برد و آنرا ثنا خواند! و این چیز است شبیه به همان کاریکاتوری که ناردنیک ها در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۵ از مارکسیست های روس می ساختند و می گفتند: حال که مارکسیست ها سرمایه داری را در روسیه روندی ناگزیر و مترقی می شمارند، پس باید میخانه باز کنند و به پروردن سرمایه داری بپردازند. و اما کائوتسکی علیه کونف زبان به اعتراض می گشاید و می گوید: نخیر، امپریالیسم، سرمایه داری مدرن نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه داری مدرن است و ما می توانیم و باید علیه این سیاست، علیه امپریالیسم، علیه الحاق طلبی مبارزه کنیم و غیره.

این اعتراض به ظاهر معقول می نماید، ولی در واقعیت امر با تبلیغ آشتی با امپریالیسم که به شیوه ای ظریفتر و استتار شده تر (و لذا خطرناکتر) انجام می گیرد، فرقی ندارد، زیرا «مبارزه» علیه سیاست تراست ها و بانک ها بقسی که دست به ترکیب پایه های اقتصاد تراست ها و بانک ها نخورد، چیزی جز رفرمیسم و پاسیفم بورژوازی نیست و چیزی جز آرزوهای ساده دلانه و بی آزار از کار در نمی آید. نادیده انگاشتن تضاد های موجود و فراموش کردن مهمترین آنها بجای شکافتن و نمایاندن تمام ژرفای این تضادها- چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و روشن است که یک چنین «تئوری» فقط به امر دفاع از فکر وحدت با کونف ها کمک می کند!

کائوتسکی می نویسد: «از نظر صرفا اقتصادی نمی توان این امر را امکان ناپذیر دانست که سرمایه داری مرحله جدید دیگری را هم بگذراند که در آن سیاست کارتل ها را به عرصه سیاست خارجی بسط دهد و به بیان دیگر مرحله ای را بنام اولترا امپریالیسم بگذراند(۳). مرحله اولترا امپریالیسم یعنی مرحله فراسوی امپریالیسم یا اتحاد امپریالیسم های سراسر جهان بجای مبارزه آنها علیه یکدیگر، مرحله موقوف شدن جنگ ها در نظام سرمایه داری، مرحله بهره کشی مشترک از جهان توسط سرمایه ملی که در مقیاس بین المللی متحد شده است(۴).

ما ناچاریم باز هم به این تئوری «اولترا امپریالیسم» بازگردیم تا به تفصیل نشان دهیم که این تئوری چه اندازه قطعی و بی بازگشت از مارکسیسم دور می شود و با آن پیوند می گسند. ولی اینجا بر وفق طرح کلی که برای این کتاب تهیه کرده ایم، باید نخست نظری به آمارهای اقتصادی دقیق مربوط به این مسئله بیفکنیم. آیا «اولترا امپریالیسم» از نظر صرفا اقتصادی «امکان پذیر است یا این دعوی اولترا جفنگ است؟

اگر غرض از تاکید «از نظر صرفا اقتصادی» یک تجرید «صرف» باشد، آنوقت همه مطالبی که میتوان گفت در این حکم خلاصه می شود: تکامل در جهت انحصار جهانی واحد، در جهت تراست جهانی واحد انجام می گیرد. این امریست مسلم، ولی در عین حال تاکیدیدست بکلی بی محتوی، مثل اینکه گفته شود: تکامل در جهت تولید محصولات غذایی در آزمایشگاه ها» انجام می گیرد». تئوری «اولترا امپریالیسم» به چنین مفهومی همان اندازه جفنگ است که «تئوری اولتراکشاورزی».

ولی اگر بخواهیم از شرایط «صرفا اقتصادی» در دوران سرمایه مالی بعنوان دوران تاریخی مشخص مربوط به آغاز قرن بیستم سخن بگوئیم، آنوقت بهترین پاسخ به تجریدات بی جان «اولترا امپریالیسم» (تجریداتی که فقط به ارتجاعی ترین هدف یعنی به انحراف افکار از توجه به ژرفای تضادهای هم اکنون موجود، کمک می کند)، این خواهد بود که واقعیت

اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی امروز را در مقابل آن بگذاریم. ضمناً سخنان بی محتوی کائوتسکی در باره اولترا امپریالیسم مشوقی است برای یک فکر عمیقاً خطا و مساعد به حال مدافعان امپریالیسم در باره اینکه گویا تسلط سرمایه مالی از شدت ناموزونی و تضادهای درون اقتصاد جهانی می‌کاهد و حال آنکه در واقعیت امر این تسلط بر شدت آنها می‌افزاید (۱۶).

ر. کالور در کتاب مختصر خود تحت عنوان «مقدمه ای در باره اقتصاد جهانی» (۵) کوششی بکار برده است تا از آمارهای عمده صرفاً اقتصادی که به کمک آنها می‌توان از تناسب های درون اقتصاد جهانی در مرز میان قرن نوزدهم و بیستم، تصور مشخصی بدست آورد، نتیجه گیری کند. او سراسر جهان را به «منطقه اقتصادی عمده» تقسیم می‌کند: ۱- اروپای میانه (شامل همه اروپا سوای روسیه و انگلیس)، ۲- بریتانیا، ۳- روسیه، ۴- آسیای شرقی و ۵- آمریکا. ضمناً مستعمرات را در «مناطق» دولتهایی که این مستعمرات بدانها تعلق دارند، می‌گنجاند و چند کشور معدود نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا، مراکش و حبشه در آفریقا و غیره را که میان این مناطق تقسیم نشده اند، «کنار می‌گذارد» اینک خلاصه ای از آمارهای اقتصادی که او در باره این مناطق ذکر می‌کند (جدول آمار در صفحه بعد.م.):

در این جدول ما سه منطقه دارای سطح بالای رشد سرمایه داری مشاهده می‌کنیم: اروپای میانه، بریتانیا و آمریکا (راهها و وسایل حمل و نقل، بازرگانی و صنایع آنها بسیار گسترش یافته است). از میان کشورهای این مناطق سه کشور بر جهان فرمان می‌رانند: آلمان، انگلیس و ایالات متحده رقابت امپریالیستی و مبارزه میان آنها بعلت آنکه آلمان مساحت ناچیز و مستعمرات اندکی دارد، بسیار حاد است. ایجاد «اروپای میانه» کاری است مربوط به آینده که در جریان پیکار شدید پدید می‌آید. مشخصه سراسر اروپا عجلتاً تفرقه سیاسی است. برعکس، در منطقه بریتانیا و آمریکا مرکزیت سیاسی در سطح بسیار بالاست، ولی میان مستعمرات بیکران اولی و مستعمرات ناچیز دومی عدم تناسب فاحش وجود دارد. در مستعمرات هم سرمایه داری تازه به گسترش آغاز نهاده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روز بروز بیشتر حدت می‌یابد.

سرمایه داری در دو منطقه رشد ضعیف دارد: در روسیه و آسیای شرقی. در اولی تراکم جمعیت بسیار اندک و در دومی بسیار زیاد است. در اولی مرکزیت سیاسی قوی است و دومی فاقد آنست. چین را تازه دارند تقسیم می‌کنند و مبارزه بر سر آن میان ژاپن و ایالات متحده و غیره روز بروز شدت بیشتری بخود می‌گیرد.

حال افسانه پردازی ساده لوحانه کائوتسکی را در باره اولترا امپریالیسم «مسالمت آمیز» با این واقعیت یعنی با تنوع عظیم وضع اقتصادی و سیاسی، با تفاوت فاحش میان سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره و با مبارزه شدید میان دول امپریالیستی مقایسه کنید. مگر این- تلاش ارتجاعی یک خرده بورژوازی مرعوب برای گریختن از واقعیت ترسناک نیست؟ مگر کارتل های بین المللی که در نظر کائوتسکی نطفه های «اولترا امپریالیسم» می‌نمایند همانگونه که تولید حب در آزمایشگاه را «می‌توان» نطفه اولترا کشاورزی نامید، نمونه ای از تقسیم و تقسیم مجدد جهان و گذار از تقسیم مسالمت آمیز به تقسیم غیر مسالمت آمیز و بالعکس را بما نشان نمی‌دهند؟ مگر سرمایه مالی آمریکایی و غیره که سراسر جهان را با شرکت آلمان، مثلاً در سندیکای بین المللی ریل یا در تراست بین المللی کشتی رانی بازرگانی، به شیوه مسالمت آمیز تقسیم کرده بود، اکنون بر پایه تناسب جدید نیروها که از طرق کاملاً غیر مسالمت آمیز تغییر می‌یابد، به تقسیم مجدد جهان مشغول نیست؟

سرمایه مالی و تراست ها تفاوت میان سرعت رشد بخش های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نمی‌دهند، بلکه بر آن می‌افزایند. و اما وقتی تناسب نیروها بدینسان تغییر کرد، تضاد موجود را، در نظام سرمایه داری، با چه وسیله ای جز با توسل به نیرو می‌توان حل کرد؟ ارقام بسیار دقیق مربوط به تفاوت سرعت رشد سرمایه داری و سرمایه مالی در مجموعه

اقتصاد جهانی را اطلاعات و آمارهای راه آهن در دسترس ما می گذارد(۶). طی سالهای چند دهه اخیر گسترش امپریالیسم، طول راههای آهن بدینسان تغییر یافته است:

طول راههای آهن (به هزار کیلومتر)

	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	+
اروپا	۲۲۴	۳۴۶	+۱۲۲
ایالات متحده آمریکا	۲۶۸	۴۱۱	+۱۴۳
مجموع مستعمرات کشورهای مستقل	۸۲	۲۱۰	+۱۲۸
و نیمه مستقل	۱۲۵	۳۴۷	+۲۲۳
آسیا و آمریکا	۴۳	۱۳۷	+۹۴
جمع	۶۱۷	۱۱۰۴	

بنابراین سرعت گسترش شبکه راههای آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه مستقل) آسیا و آمریکا، از همه جا بیشتر بوده است. می دانیم که سرمایه مالی ۴-۵ کشور سرمایه داری بزرگ، در این عرصه تسلط و فرمانروایی کامل دارد. احداث دوست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و دیگر کشورهای آسیا و آمریکا معنایش بیش از ۴۰ میلیارد مارک سرمایه گذاری جدید با شرایط بسیار پر صرفه، با تضمین خاص درآمد و با دریافت سفارش های پر سود برای کارخانه های فولادریزی و غیره و غیره است.

سرمایه داری در مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوس ها سریعتر از همه جا رشد می کند. در میان آنها دول امپریالیستی جدید پدید می آیند (ژاپن). مبارزه میان امپریالیسم های جهان حدت می پذیرد. باجی که سرمایه مالی از موسسات بسیار سود آور مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوسها می ستاند، افزایش می یابد. هنگام تقسیم این «خوان یغما» سهم بسیار کلانی نصیب کشورهای می شود که از نظر سرعت رشد نیروهای مولد همیشه در جای اول قرار نمی گیرند. طول راه های آهن در بزرگترین کشورها بانضمام مستعمرات آنها، بدین قرار بود:

طول راه های آهن ( به هزار کیلومتر)

	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	+
ایالات متحده	۲۶۸	۴۱۳	+۱۴۵
امپراتوری بریتانیا	۱۰۷	۲۰۸	+۱۰۱
روسیه	۳۲	۷۸	+۴۶
آلمان	۴۳	۶۸	+۲۵
فرانسه	۴۱	۶۳	+۲۲
جمع پنج کشور	۴۹۱	۸۳۰	+۳۳۹

بنابراین نزدیک به ۸۰ درصد کل راه های آهن در پنج کشور بزرگ متراکم است. ولی تراکم مالکیت در این راهها و تراکم سرمایه مالی بمراتب از این بیشتر است، زیرا مقادیر هنگفتی از سهام واوراق قرضه مربوط به راههای آهن آمریکا، روسیه و غیره به میلیوتراهای فی المثل انگلیسی و فرانسوی تعلق دارد.

انگلیس طی این مدت به برکت مستعمرات خود طول راههای آهن خود را به ۱۰۰ هزار کیلومتر یعنی به چهار برابر طول راههای آهن آلمان رساند و حال آنکه همه می دانند که رشد نیروهای مولده در آلمان، خاصه رشد صنایع زغال سنگ و ذوب آهن آن، بمراتب سریعتر از انگلیس و بطریق اولی سریعتر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴،۹ میلیون تن وانگلیس ۶،۸ میلیون تن چند تولید می کرد، ولی در سال ۱۹۱۲ این

رقم در آلمان به ۱۷،۶ میلیون تن و در انگلیس به ۹ میلیون تن رسید یعنی آلمان برتری عظیم پیدا کرد (۷). حال می پرسیم که در عرصه سرمایه داری برای برانداختن تفاوت میان رشد نیروهای مولده و انباشت سرمایه از یکسو و تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» برای سرمایه مالی، از سوی دیگر، چه وسیله ای جز جنگ می تواند وجود داشته باشد؟

- (۱) مجله "Die Neue Zeit"، ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شماره ۲، (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۰۹ و نیز همان مجله، سال ۱۹۱۵، شماره ۲، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.
- (۲) هوبسن: "امپریالیسم"، چاپ لندن، سال ۱۹۰۲، ص ۳۲۴.
- (۳) مجله "Die Neue Zeit"، ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شماره ۲ (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۲۱، و نیز همین مجله: سال ۱۹۱۵، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.
- (۴) همان مجله، ۳۰ آوریل ۱۹۱۵، شماره ۱، ص ۱۴۴.
- (۵) ر. کالور (R. Calwer): "مقدمه ای درباره اقتصاد جهانی"، برلن، سال ۱۹۰۶.
- (۶) سالنامه آماري دولت آلمان، سال ۱۹۱۵ و نیز بایگانی امور راه آهن سال ۱۸۹۲. برخی جزئیات مربوط به چگونگی توزیع راه های آن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در سال ۱۸۹۰، به تقریب تعیین شده است.
- (۷) ادگار گراموند (Edgar Gramond): مقاله "مناسبات اقتصادی بین امپراتوری انگلیس و امپراتوری آلمان" منتشره در "مجله انجمن سلطنتی آمار"، ژوئیه سال ۱۹۱۴، ص ۷۷۷ و صفحات بعد.

راه توده ۱۹۳ ۰۸،۰۹،۲۰۰۸